هشدارهای غیب الهی برای وقایع بعد از شهادت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله

شب نهم محرّم ۱۴۳۷

عنوان بحث شب نهم:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوۡمٍ ءَاخَرِينَ لَمۡ يَأۡتُوكَ...﴾.

سورهٔ مائده/۴۱.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام .

«السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّـهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ، الْمُطيعُ للهِ وَلِـرَسُولِهِ وَلِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَالْحَسَنِ والْحُسَيْنِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ، السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوانُهُ، وَعَلى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، أَشْهَدُ وأُشْهِدُ اللهَ أَنَّـكَ مَضَيْتَ عَلى ما مَضى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجاهِدُونَ فى سَبيلِ اللهِ، الْمُناصِحُونَ لَهُ فى جِهادِ أَعْدائِهِ، الْمُبالِغُونَ فى نُصْرَةِ أَوْلِيائِهِ، الذّابُّونَ عَنْ أَحِبّائِهِ، فَجَزاكَ اللهُ أَفْضَلَ الْجَزاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزاءِ، وَأَوْفَرَ الْجَزاءِ، وَأَوْفى جَزاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفى بِبَيْعَتِهِ، وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَأَطاعَ وُلاةَ أَمْرِهِ، أَشْهَدُ أَنَّـكَ قَدْ بالَغْتَ فِى النَّصيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غايَةَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَكَ اللهُ فِى الشُّهَداءِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْواحِ السُّعَداءِ، وَأَعْطاكَ مِنْ جِنانِهِ أَفْسَحَها مَنْزِلاً، وَأَفْضَلَها غُرَفاً، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فى عِلِّيّينَ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَداءِ وَالصَّالِحينَ، وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفيقًا. أَشْهَدُ أَنَّـكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَ أَنَّـكَ مَضَيْتَ عَلى بَصيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ، مُقْتَدِياً بِالصَّالِحينَ، وَمُتَّبِعاً لِلنَّبِيّينَ، فَجَمَعَ اللهُ بَيْنَنا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيائِهِ فى مَنازِلِ الْمُخْبِتينَ، فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ. ... السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبّاسَ ابْنَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ، السَّلامُ عَلَيْـكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَوَّلِ الْـقَوْمِ إِسْلاماً، وَأَقْدَمِهِمْ إِيماناً، وَأَقْوَمِهِمْ بِدينِ اللهِ، وَأَحْوَطِهِمْ عَلَى الْإِسْلامِ، أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ للهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَخيكَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُواسى، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحارِمَ، وَانْتَهَكَتْ حُرْمَةَ الْإِسْلامِ، فَنِعْمَ الصّابِرُ الْمُجاهِدُ، الْمُحامِى النّاصِرُ، وَالْأَخُ الدّافِعُ عَنْ أَخيهِ، الْمُجيبُ إِلى طاعَةِ رَبِّهِ، الرّاغِبُ فيما زَهِدَ فيهِ غَيْرُهُ، مِنَ الثَّوابِ الْجَزيلِ، وَالثَّناءِ الْجَميلِ، وَأَلْحَقَكَ اللهُ بِدَرَجَةِ آبائِكَ فى جَنّاتِ النَّعيمِ، اللّهُمَّ إِنّى تَعَرَّضْتُ لِزِيارَةِ أَوْلِيائِكَ، رَغْبَةً فى ثَوابِكَ، وَرَجاءَ لِمَغْفِرَتِكَ وَجَزيلِ إِحْسانِكَ، فَأَسْأَلُـكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرينَ، وَأَنْ تَجْعَلَ رِزْقى بِهِمْ دارًّا، وَعَيْشى بِهِمْ قارًّا، وَزِيارَتى بِهِمْ مَقْبُولَةً، وَحَياتى بِهِمْ طَيِّبَةً، وَأَدْرِجْنى إِدْراجَ الْمُكْرَمينَ، وَاجْعَلْنى مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مِنْ زِيارَةِ مَشاهِدِ أَحِبّائِكَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً، قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ، وَسَتْرَ الْعُيُوبِ، وَكَشْفَ الْكُرُوبِ، إِنَّـكَ أَهْلُ التَّقْوى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

«سلام بر تو ای بندهٔ شایستهٔ مطیع خدا و رسولش و مطیع امیر مؤمنان و حسن و حسین - که درود خدا و سلامش بر آنان باد - . سلام بر تو و رحمت خدا و برکاتش و آمرزش و رضوانش بر تو و بر روح تو و بدنت باد. من شهادت می‌دهم و خدا را نیز به شهادت می‌گیرم که براستی تو به همان راهی رفتی که جنگجویان بدر رفتند و به همان راهی رفتی که مجاهدانِ راه خدا و خیرخواهان او در رویارویی با دشمنانش و نیز آنانی رفتند که در یاری اولیای خدا و دفاع از دوستانش از هیچ کوششی فرو گذار نکردند. پس خداوند تو را پاداش دهد؛ به بهترین پاداش و بیشترین پاداش و شایان‌ترین پاداش و کامل‌ترین پاداشی که به هرىك از افرادی می‌دهند که به بیعتش با او، وفا کرد و دعوتش را پذیرفت و از اولو الامر او اطاعت کرد. شهادت

می‌دهم که براستی تو تمام کوشش خود را در خیرخواهی بکار بردی و نهایت تلاش خود را در این راه مبذول داشتی. پس، خدا تو را در زمرهٔ شهیدان برانگیزد و روح تو را با ارواح نیکبختان قرار دهد و عطا کند به تو از بهشت خویش، فراخترین منزل را و بهترین غرفه‌ها را و نامت را در علیین، در بالاترین جایگاه‌ها، بالا برد و تو را با انبیا و صدّیقان و شهیدان و شایستگان محشور سازد و آنان چه نیکو رفیقانی هستند. شهادت می‌دهم که براستی تو سستی نکردی و هرگز کوتاهی ننمودی و شهادت می‌دهم که تو از روی بصیرت و بینایی کامل در این راه رفتی؛ به مردم شایسته اقتدا کردی و از پیامبران تبعیت نمودی. پس خداوند، میان ما و تو و رسولش و دوستانش را در جایگاههای آنانی جمع سازد که به حق تن داده‌اند زیرا که او مهربانترینِ مهربانان است. سلام بر تو ای ابوالفضل العباس فرزند امیرمؤمنان. سلام بر تو ای فرزند سید الاوصیاء. سلام بر تو ای فرزند نخستین فردی که مسلمان شد و جلوترین کسی که ایمان آورد و سلام بر تو ای فرزند محکمترین و ایستاترینِ مردم، نسبت به دین خدا و با احتیاط‌ترین افراد در بارهٔ اسلام. شهادت می‌دهم که تو بخوبی در بارهٔ خدا و رسولش و در بارهٔ برادرت خیرخواهی کردی. پس، تو چه نیکو برادر همدردِ از جان گذشته‌ای هستی. خدا لعنت کند مردمی که تو را کشتند و خدا لعنت کند مردمی که به تو ستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که حرمت تو را حلال شمردند و پایمال کردند و خدا لعنت کند آنانی را که به این وسیله حرمت اسلام را دریدند. پس تو چه نیکو شکیبای مجاهد و حامی و یاور و چه نیکو برادری هستی که از برادرش دفاع می‌کند و چه نیکو فردی هستی که به اطاعت پروردگارش پاسخ مثبت می‌دهد و چه نیکو فردی هستی که به پاداش بسیار و ستایش زیبایی که دیگران از آن کناره گیری می‌کنند مشتاق است. و خدا تو را به درجهٔ پدرانت در بهشتهای پرنعمت ملحق سازد. خدایا من اقدام به زیارت دوستانت کردم بخاطر اشتیاقی که در پاداش نیك تو دارم و به امید آمرزشت و احسان بسیار زیاد تو؛ پس از تو می‌خواهم که - اولاً - بر محمد و آل پاکش درود فرستی و ثانیاً - روزیم را بواسطهٔ ایشان به وفور برایم ببارانی و زندگی‌ام را بوسیلهٔ آنان ثابت و مستقر سازی و زیارتم را بخاطر آنان بپذیری و حیاتم را بواسطهٔ آنان طیب و دل پسند کنی و مرا در زمرهٔ افرادی قرار دهی که گرامی داشته شده‌اند و مرا از جمله کسانی قرار دهی که وقتی از زیارتِ زیارتگاه‌های دوستانت باز می‌گردد رستگار و کامیاب و مستوجبِ آمرزشِ گناهان و پوشیدن عیبها و برطرف شدن گرفتاریهاست. براستی که تو شایستهٔ آن هستی که تقوای تو را پیشه کنند و براستی که تو اهل آمرزشی».

*****

هشدارهای پیامبر رحمت ﷺ در مورد «**دجّال**» و فتنه و لشکریان و حملات او و آنان، به آن چه مطرح شد، خلاصه نمی‌شود. بنا به آن چه علمای عامه در کتابهای روایی و کلامی و تفسیریشان آورده‌اند، **خاتم پیامبران ﷺ از هر فرصتی برای آگاه سازی امتش از این خطر استفاده می‌کرد.**

اخبار «دجّال» گاهی به صورتی جزیی و با ذکر مشخصات به گونه‌ای در این کتابها نقل شده که با مطالعهٔ آنها می‌توان به این مطلب به خوبی پی برد که رحمة للعالمین ﷺ نعمتش را بر امتش در این خصوص نیز تمام کرده است.

مکان ظهور و بروز «دجّال» در این دسته از روایتها با تعابیر مختلفی مطرح شده است. با این وجود، یا باید پذیرفت که «دجالها» متعدد هستند و هر «دجّالی» از جایی ظهور و بروز می‌کند و یا باید پذیرفت که این نامها، عناوین مختلفی برای مکان ظهور و بروز «دجّال» است.

هشدار خاتم پیامبران ﷺ

۲: اخباری با عنوان فتنهٔ دجال

و: طائفة النّخل یا جُرف

«دجّال»، همان گونه که مطرح شد، در «ناحیة المدینه» خیمه می‌زند و آن‌جا را اردوگاه خود می‌کند:

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَجِيءُ الدَّجَّالُ، حَتَّى يَنْزِلَ فِي نَاحِيَةِ المَدِينَةِ، ثُمَّ تَرْجُفُ المَدِينَةُ ثَلاَثَ رَجَفَاتٍ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ كُلُّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». [۱]

همان گونه که ملاحظه می‌شود، این روایت از صحیح بخاری هم نقل شده است. بخاری در جای دیگری از صحیحش، در بارهٔ «منزل دجّال» چنین آورده است:

«أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الخُدْرِيَّ... ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَّالِ. فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: يَأْتِي الدَّجَّالُ ـ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ المَدِينَةِ ـ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ...». [۲]

«ابو سعید خدری... گفت: رسول خدا ﷺ در بارهٔ دجال برای ما سخنان مفصلی را فرمود. در بخشی از سخنانی که او برای ما گفت، چنین فرمود: دجّال از راه می‌رسد ـ و در حالی که وارد شدن از راه‌های مدینه بر او حرام و ممنوع است ـ به بعضی از زمینهای شنزاری که در مدینه است، وارد می‌شود...».

در حدیثی که بخاری از ابو سعید خدری نقل کرده نام این زمین ذکر نشده بلکه تنها به ذکرِ وصف زمین اکتفا شده اما در روایت مسلم، علاوه بر وصف زمین، نام آن نیز برده شده است:

---

۱ صحیح البخاری (۹/ ۵۹).

۲ صحیح البخاری (۳/ ۲۲).

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ، إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَلَيْسَ نَقْبٌ مِنْ أَنْقَابِهَا إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِّينَ تَحْرُسُهَا، فَيَنْزِلُ بِالسِّبْخَةِ، فَتَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، يَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنْهَا كُلُّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ. ... عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: فَذَكَرَ نَحْوَهُ، غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ: فَيَأْتِي سِبْخَةَ الْجُرْفِ فَيَضْرِبُ رِوَاقَهُ. وَقَالَ: فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ كُلُّ مُنَافِقٍ وَمُنَافِقَةٍ». [1]

«از اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه نقل است که انس بن مالک گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ سرزمینی نیست مگر آن که دجّال آن را به زیر پا می‌کشد به جز مکه و مدینه. و هیچ راهی برای ورود به این دو وجود ندارد، مگر آن که مقابلِ آن، فرشتگانی به صف شده‌اند تا از آنها محافظت کنند. به این جهت، دجّال به زمینِ آب‌گیر وارد می‌شود و از آن پس و به این خاطر، مدینه سه بار به شدت می‌لرزد و در پیِ آن، تمام کافران و منافقان به او می‌پیوندند. ... از انس از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود: مانند همین روایت را، با این تفاوت که او فرمود: دجّال به «سِبخَة الْجُرْف» وارد می‌شود و خیمه‌اش را بر پا می‌کند. و گفت: تمام مردان و زنان منافق به او می‌پیوندند».

این دو روایت، دو روایتِ پی در پی در صحیح مسلم است. در روایت دوم، هم وصف این مکان و هم نام آن ذکر شده و هم مطرح شده است که دجال در آنجا خیمه‌گاهش را بنا می‌کند یعنی در آن‌جا اردو می‌زند اما از آن‌جا که در این روایت، با عبارتِ «فَذَكَرَ نَحْوَهُ»، بخشی از روایت که مانند روایت قبل بوده حذف شده است، به ذکر روایت اوّل هم اقدام شد تا تمام روایت معلوم شود و این روایت، همان است که احمد بن حنبل نیز آن را روایت کرده است:

«... عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: يَجِيءُ الدَّجَّالُ فَيَطَأُ الْأَرْضَ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، فَيَأْتِي الْمَدِينَةَ، فَيَجِدُ بِكُلِّ نَقْبٍ مِنْ أَنْقَابِهَا صُفُوفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَيَأْتِي سَبْخَةَ الْجُرْفِ، فَيَضْرِبُ رِوَاقَهُ. فَتَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ كُلُّ مُنَافِقٍ وَمُنَافِقَةٍ». [2]

«... از انس بن مالک نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: دجال می‌آید و تمام زمین را به جز مکه و مدینه، به زیر پا می‌کشد. او به مدینه می‌آید و در مقابل هر راه ورودی از مدینه، لشکریانی از ملائکه را به صف می‌بیند. او به زمینِ آب‌گیرِ «جُرف» می‌رود و خیمه‌اش را در آنجا بر پا می‌کند و مدینه سه بار به شدت می‌لرزد و تمام زن و مرد منافق به او می‌پیوندند».

براساس این روایات ـ که در معتبرترین کتابهای عامه ثبت و درج شده است ـ محل نزول و خروج و

---

۱ صحیح مسلم (۴ / ۲۲۶۵).

۲ مسند أحمد مخرجا (۲۰ / ۲۹۹).

اردوگاه «دجّال»، «جرف» است و پیش از این نیز روشن شده بود که نامِ این محل، **«ناحیة المدینة»** است. پس **«ناحیة المدینة»، نام دیگرش «جرف» است.**

بر اساس روایات دیگری از این گروه، این محل، در پشت کوه احد قرار دارد:

«... عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: يَأْتِي الْمَسِيحُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، هِمَّتُهُ الْمَدِينَةُ، حَتَّى يَنْزِلَ دُبُرَ أُحُدٍ. ثُمَّ تَصْرِفُ الْمَلَائِكَةُ وَجْهَهُ قِبَلَ الشَّامِ، وَهُنَالِكَ يَهْلِكُ».[1]

«... از ابوهریره نقل است که رسول خدا ﷺ فرمود: مسیح **(=دجال) از جانب مشرق می‌آید** و قصد او مدینه است **تا آن که در پشت احد منزل می‌گزینند.** بعد از آن ملائکه روی او را به سمت شام می‌گرداند و در آن جا هلاک می‌شود».

به دو نکته در این روایت توجه شود:

۱- **مقصود از «مسیح» در این روایت، همان «مسیح دجال» است.**

۲- **ابوهریره و ثبت کنندگان روایت او، اصرار به این مطلب دارند که کوه احد را از شمال مدینه به شرقِ آن منتقل کنند.** اگرچه با لطایف الحیل این کار را به صورتی انجام داده‌اند که راه فراری را هم برای خودشان باز گذاشته باشند! بله ابوهریره تصریح نکرده است که احد در شرق مدینه قرار دارد اما عبارتِ «يَأْتِي الْمَسِيحُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، هِمَّتُهُ الْمَدِينَةُ، حَتَّى يَنْزِلَ دُبُرَ أُحُدٍ»، مفهومی غیر از این هم ندارد!

در روایت دیگری از ابوهریره ضمن آن که به این مطلب اشاره شده، تعیین نشده که **«جُرف»** یا **«محل نزول و خیمه‌گاهِ دجّال»** در **«پشت اُحُد»** قرار دارد بلکه در آن روایت، به ذکرِ کلمهٔ «عِندَ أُحُدٍ» کفایت شده است:

«... عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَأْتِي الْمَسِيحُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ ـ وَهِمَّتُهُ الْمَدِينَةَ ـ حَتَّى يَنْزِلَ عِنْدَ أُحُدٍ. ثُمَّ يَغْدُو قِبَلَ الشَّامِ، وَهُنَاكَ يَهْلِكُ».[2]

«... از ابوهریره نقل است که رسول خدا ﷺ فرمود: مسیح **(=دجال)** از جانب مشرق می‌آید و قصد او مدینه است تا آن که **در نزد اُحُد منزل می‌گزینند.** او سپس رو به شام می‌کند و در آن جا هلاک می‌شود».

احمد حنبل و حاکم نیسابوری روایتی را نقل کرده‌اند که بر اساس آن، **«دجّال»، اول به سراغ کوه احد می‌رود و بعد از آن که راه ورود به مدینه را بسته می‌بیند، در «جُرف» ساکن می‌شود و اردو می‌زند و تمام منافقان و کافران، در این اردوگاه به او می‌پیوندند:**

---

۱ صحیح مسلم (۲/ ۱۰۰۵).

۲ صحیح ابن حبان ـ محققا (۱۵/ ۲۲۱).

«... عَنْ مِحْجَنِ بْنِ الْأَدْرَعِ، أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: يَوْمُ الْخَلَاصِ وَمَا يَوْمُ الْخَلَاصِ؟ يَوْمُ الْخَلَاصِ وَمَا يَوْمُ الْخَلَاصِ؟ ثَلَاثًا. فَقِيلَ لَهُ: وَمَا يَوْمُ الْخَلَاصِ؟ قَالَ: يَجِيءُ الدَّجَّالُ فَيَصْعَدُ أُحُدًا، فَيَنْظُرُ إِلَى الْمَدِينَةَ، فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَتَرَوْنَ هَذَا الْقَصْرَ الْأَبْيَضَ؟ هَذَا مَسْجِدُ أَحْمَدَ. ثُمَّ يَأْتِي الْمَدِينَةَ، فَيَجِدُ بِكُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَكًا مُصْلِتًا، فَيَأْتِي سَبْخَةَ الْجُرْفِ، فَيَضْرِبُ رِوَاقَهُ، ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، فَلَا يَبْقَى مُنَافِقٌ، وَلَا مُنَافِقَةٌ، وَلَا فَاسِقٌ، وَلَا فَاسِقَةٌ، إِلَّا خَرَجَ إِلَيْهِ. فَذَلِكَ يَوْمُ الْخَلَاصِ».[1]

«... از محجن بن ادرع نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ برای مردم خطبه خواند و گفت: روز نجات و چه روز نجاتی است! روز نجات و چه روز نجاتی است! او سه بار این جملات را تکرار کرد. به او گفته شد: روز خلاص دیگر چه روزی است؟ او فرمود: **روزی است که دجّال می‌آید و از اُحُد بالا می‌رود** و به مدینه نگاه می‌کند و به اصحابش می‌گوید: آن قصر سفید را می‌بینید؟ آن مسجد احمد است. **او سپس به قصد مدینه حرکت می‌کند** اما در مقابل هر در و هر دروازهٔ مدینه، فرشته‌ای را می‌بیند که شمشیرش را آخته کرده است. **او بعد از آن، به زمین آبگیرِ جرف پا می‌گذارد و خیمه‌اش را به پا می‌کند.** بعد از آن مدینه سه بار به شدت می‌لرزد و **تمام زنان و مردان منافق و فاسق بدون استثنا، به او می‌پیوندند. آن روز، روز خلاص است**».

بدین‌ترتیب و بر اساس این روایات:

«محل نزول و خیمه‌گاه و اردوگاه و محل خروجِ دجّال، «طائفةُ النّخل»، «طائفةُ المدينة» و یا «ناحيةُ المدينة» است که به «جُرف» شهرت یافته و «جُرف» هم در پشت کوه «اُحُد» قرار دارد و یا در نزدیکی آن واقع است و با این حال، تلاشهای بسیاری از سوی علمای عامه صورت گرفته است تا این نقطه از زمین، از شمال مدینه به مشرق آن منتقل شود تا با بعضی از ادعاهای آنان، سازگارتر شود»!

«روز خلاص» خواندن، آن روز البته به آن خاطر نیست که بعد از این واقعه نوبت به قیامت و یا نوبت به روز ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌رسد. **«روز خلاص» خواندنِ این روز به خاطر آن است که مدینه از زنان و مردان منافق و از زنان و مردان فاسق خالی می‌شود.** به این ترتیب، باید حکم کرد که **در روزی از روزهای بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ یا در نزدیکیهای شهادت آن حضرت، تمام مدینه از زنان و مردان منافق و از زنان و مردان فاسق خالی می‌شود** و به همین خاطر این روز، را «روز خلاص» خوانده‌اند.

اگر این روز، روزی از آخرین روزهای حیات پیامبر رحمت ﷺ باشد -که حتماً نیست- باید

۱ مسند أحمد مخرجا (۳۱/ ۳۱۱)، المستدرك على الصحيحين للحاكم (۴ / ۵۸۶).

پذیرفت که «دجّال» در عصر نبوی ظهور و بروز کرد و منافقان و فاسقان به او پیوستند و آخرین روزهای عمر خاتم پیامبران ﷺ، همان «یوم الخلاص» یا «روزگار رهایی» خوانده شد و اگر گفته شود، این روز، روزی از روزهای بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ است، در این صورت باید پذیرفت که عصر ابو بکر، «یوم الخلاص» خوانده می‌شود و یعنی این روز، با همت مردی مانند ابوبکر به روزگار رهایی تبدیل شد و الحق هم که چنین شد! روزگار رهایی از خدا و پیامبر رحمت و از دین حق!

۲: اخباری با عنوان فتنهٔ دجال

ز: سُنح یا جُرف

با مطالعهٔ روایتهای مربوط به محل سکونت ابو بکر در «سُنح» در کتابهای عامه، این حقیقت مشخص می‌شود که خانهٔ ابو بکر از همان آغازِ ورود به مدینه و تا مدتها بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ، در «سُنح» قرار داشت. حتی عایشه هم بنا به آن‌چه در کتابهای عامه آمده است، در «سُنح» به عقد پیامبر خدا ﷺ در آمد:

«قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَنَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ مِنَ الْخَزْرَجِ فِي السُّنْحِ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَدَخَلَ بَيْتَنَا وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ رِجَالٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَنِسَاءٌ. فَجَاءَتْ بِي أُمِّي وَإِنِّي لَفِي أُرْجُوحَةٍ بَيْنَ عَذْقَيْنِ تَرْجَحُ بِي، فَأَنْزَلَتْنِي مِنَ الْأُرْجُوحَةِ. وَلِي جُمَيْمَةٌ فَفَرَقَتْهَا. ... فَوَثَبَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، فَخَرَجُوا وَبَنَى بِي رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي بَيْتِنَا».[1]

«عایشه گوید: ما به مدینه آمدیم و بر بنو حارث از خزرج، در «سُنح» وارد شدیم. او گفت: رسول خدا ﷺ آمد و وارد خانهٔ ما شد و گروهی از مردان و زنان انصار نیز در آن اجتماع حاضر شدند. در آن زمان، مادرم مرا آورد در حالی که من روی یک تاب قرار داشتم که میان دو شاخهٔ خرما بود و مرا بالا و پایین می‌برد. او مرا از روی تاب پایین آورد و من در آن موقع موی بافته شدهٔ کوچکی داشتم. او آنها را باز کرد. ... مردان و زنان بلند شدند و رفتند و پیامبر خدا ﷺ در همان سرایمان با من به حجله رفت».

علمای عامه تلاشهای بسیاری کرده‌اند تا برای ابوبکر خانه‌ای هم در کنار مسجد النّبی ﷺ بسازند تا بخشی از فضایلی را که برای امیر مؤمنان ؑ در خصوص سد الابواب ثابت است[2]، به ابوبکر نسبت

۱ مسند أحمد مخرجا (۴۲ / ۵۰۳).

۲ در مسند احمد ط الرسالة (۸/ ۴۱۶) چنین آمده است:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَقَالَ: ... لَقَدْ أُوتِيَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ثَلَاثَ خِصَالٍ، لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ

دهند. اما آنچه مسلّم است این است که ابو بکر خانه‌ای در نزدیکی مسجد نداشت:

«لَمْ يَصِحَّ عِنْدَنَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ لَهُ مَنْزِلٌ بِجَنْبِ الْمَسْجِدِ، وَإِنَّمَا كَانَ مَنْزِلُهُ بِالسُّنْحِ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ».[1]

«این مطلب به عقیدهٔ ما اصلاًدرست نیست که ابو بکر خانه‌ای در نزدیکی مسجد داشت بلکه او فقط در «سنح» در «عوالی مدینه» خانه داشت».

این خانه تا شش ماه پس از به حکومت رسیدنِ ابو بکر نیز تنها محل سکونت ابو بکر بود:

«قَالَتْ عَائِشَةُ: كَانَ مَنْزِلُ أَبِي بِالسُّنْحِ عِنْدَ زَوْجَتِهِ حَبِيبَةَ ابنَةِ خارجةَ بنِ زَيدِ بنِ أَبِي زُهَيْرٍ مِن بَنِي الْحارِثِ بنِ الْخَزْرَجِ. وَكَانَ قَدْ حَجَرَ عَلَيْهِ حُجْرَةً مِنْ سَعَفٍ، فَمَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى تَحَوَّلَ إِلىٰ مَنزِلِهِ بِالْمَدِينَةِ. فأقامَ هُنالِكَ بِالسُّنْحِ بعدَ ما بُويعَ لَهُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، يَغْدُو عَلَى رِجْلَيْهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَرُبَّمَا رَكِبَ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، وَعَلَيْهِ إِزَارٌ وَرِدَاءٌ مُمَشَّقٌ، فَيُوَافِي الْمَدِينَةَ فَيُصَلِّي الصَّلَوَاتِ بِالنَّاسِ. فَإِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ، رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ بِالسُّنْحِ. فَكَانَ إِذَا حَضَرَ صَلَّى بِالنَّاسِ وَإِذَا لَمْ يَحْضُرْ صَلَّى بِهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ...».[2]

«عایشه گوید: منزل پدرِ من، پیش زنش حبیبه دختر خارجه بن زید بن ابو زهیر از بنو حارث بن خزرج در «سُنح» بود. او با سنگ و چوب خرما خانه‌ای ساخته بود و خانهٔ او بیش از این نبود تا آن که به مدینه منتقل شد. او تا شش ماه بعد از آن که با او بیعت شده بود، در «سُنح» ساکن بود و هر روز با پای پیاده به مدینه می‌آمد و گاهی هم البته بر اسب سوار می‌شد و لباس او، یک لنگ و یک ردای قرمز رنگ بود. او به مدینه می‌آمد و نمازها را با مردم به جا می‌آورد. وقتی او نماز عشاء را می‌خواند به خانواده‌اش در «سُنح» می‌پیوست. او هر وقت در مدینه بود با مردم نماز را می‌خواند و هر وقت او در مدینه نبود، عمر بن خطاب نماز جماعت را به جا می‌آورد...».

آن چه در این عبارتها آمده در غالب کتابهای تاریخی با شرح و تفصیل بسیار، مطرح و تکرار شده است. مؤرخان و سیره نویسان، از آن جایی به طرح و تکرار این عبارتها پرداخته‌اند که آنها را فضیلتِ بزرگی برای ابو بکر به حساب آورده‌اند. دلالت قطعیِ این عبارتها، این است که ابو بکر تا شش ماه پس از شهادت

النَّعَمِ: زَوَّجَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ ابْنَتَهُ وَوَلَدَتْ لَهُ، وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ فِي الْمَسْجِدِ، وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ».

«از ابن عمر نقل است که گفت:... به ابن ابی طالب سه ویژگی داده شده است که اگر یکی از آنها برای من بود، برای من بهتر از تمام شتران سرخ‌مو بود: رسول خدا ﷺ دخترش را به زوجیت او در آورد و دخترش برای او فرزند آورد و تمام درها را به طرف مسجد بست جز در خانهٔ او را و پرچم را در روز خیبر به او داد».

۱ مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح (۹ / ۳۸۸۴).

۲ تاريخ الطبری = تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبری (۳ / ۴۳۲).

خاتم پیامبران ﷺ نیز فقط ساکن این منطقه، یعنی ساکنِ «سُنح» بود.

در زمان حکومت ابوبکر، بیت المال او هم در «سُنح» قرار داشت که البته شاید نیروهای غیبی از آن محافظت می‌کردند! مؤرخان و سیره نویسان، چنین آورده‌اند:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ... كَانَ لَهُ بَيْتُ مَالٍ بِالسُّنْحِ مَعْرُوفٌ لَيْسَ يَحْرُسُهُ أَحَدٌ. فَقِيلَ لَهُ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ! أَلَا تَجْعَلُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ مَنْ يَحْرُسُهُ؟ فَقَالَ: لَا يُخَافُ عَلَيْهِ. قُلْتُ: لِمَ؟ قَالَ: عَلَيْهِ قُفْلٌ. قَالَ: وَكَانَ يُعْطِي مَا فِيهِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهِ شَيْءٌ. فَلَمَّا تَحَوَّلَ أَبُوبَكْرٍ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَوَّلَهُ. فَجَعَلَ بَيْتَ مَالِهِ فِي الدَّارِ الَّتِي كَانَ فِيهَا».[1]

«**ابوبکر... بیت المال معروفی در «سُنح» داشت که هیچ کس از آن حفاظت نمی‌کرد.** به او گفته شد: ای خلیفهٔ رسول خدا ﷺ! آیا برای بیت المال، پاسداری را قرار نمی‌دهی؟! او گفت: جای نگرانی وجود ندارد. گفتم: برای چه؟ او گفت: زیرا که برای آن قفل وجود دارد. او گفت: ابوبکر همیشه تمام موجودیِ بیت المال را می‌بخشید تا آنجا که چیزی در آن باقی نمی‌ماند. **وقتی ابوبکر به مدینه منتقل شد، او بیت المال را نیز منتقل کرد و آن را در خانه‌ای قرار داد که در آن زندگی می‌کرد**».

برای نماز ابوبکر، تبلیغات بسیاری صورت گرفته است. آورده‌اند که او صبح روز دوشنبه نیز در نیمه‌های شب در مسجد النبی ﷺ برای خواندن نماز حاضر بود! هم‌چنین آورده‌اند که **او پس از خواندن نماز، به خیال این که حال پیامبر خدا ﷺ بسیار خوب شده است، دوباره به «سُنح» بازگشت:**

«... تَبَسَّمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ سُرُورًا لَمَّا رَأَى مِنْ هَيْئَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ، وَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُ تِلْكَ السَّاعَةَ. قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ وَانْصَرَفَ النَّاسُ وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَدْ أَفْرَقَ مِنْ وَجَعِهِ. فَرَجَعَ أَبُوبَكْرٍ إِلَى أَهْلِهِ بِالسُّنْحِ».[2]

«... **رسول خدا ﷺ از خوشحالی تبسمی کرد و این به خاطر وضعیت نماز خواندن آنان بود** و من رسول خدا ﷺ را خوش هیأت تر از آن ساعت ندیده بودم. او گفت: بعد از آن، رسول خدا رفت و مردم هم رفتند و همه بر این باور بودند که بیماریِ رسول خدا ﷺ بهبود یافته است. **بعد از آن ابوبکر به خانواده‌اش در «سُنح» پیوست**».

رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه، در وقتی از دنیا رفت که خورشید بالا آمده بود. آورده‌اند که به مجرد شهادت خاتم پیامبران ﷺ، سالم بن عبید به دنبال ابوبکر رفت تا او را از رویداد خانهٔ پیامبر رحمت، آگاه کند:

«ذَهَبَ سَالِمُ بْنُ عُبَيْدٍ وَرَاءَ الصِّـ... إِلَى السُّنْحِ، فَأَعْلَمَهُ بِمَوْتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَجَاءَ الصِّـ... مِنْ مَنْزِلِهِ حِينَ بَلَغَهُ الْخَبَرُ. فَدَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ منزلَهُ، وَكَشَفَ الْغِطَاءَ عَنْ وَجْهِهِ وقبّله وَتَحَقَّقَ

---

۱ الطبقات الکبری ط دار صادر (۳ / ۲۱۳).

۲ سیرة ابن هشام ت السقا (۲ / ۶۵۳)، الکامل فی التاریخ (۲ / ۱۸۴).

أَنَّهُ قد ماتَ، خرج إِلَى النَّاسِ فَخَطَبَهُمْ إِلَى جَانِبِ الْمِنْبَرِ، وبيَّنَ لَهُمْ وَفَاةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ».[1]

«**سالم بن عبید به دنبال ابو بکر در «سُنح» رفت و به او خبر داد که رسول خدا ﷺ مرده است. ابو بکر وقتی خبر را دریافت کرد، از منزلش آمد** و بر رسول خدا ﷺ در منزلش وارد شد و روپوش او را به کناری زد و او را بوسید و از مردن او مطمئن شد. او بعد از آن، خارج شد و **در کنار منبر خطبه خواند** و برای مردم روشن کرد که رسول خدا ﷺ مرده است».

«این «سُنح» که تا شش ماه پس از به حکومت رسیدنِ ابو بکر هنوز هم تنها خانهٔ او بود، همان «ناحیة المدینه» است، «سُنح» همان «طائفة النخل» است، «سُنح» همان «طائفةٌ مِن المدینة» است، «سُنح» همان «طائفةُ المدینه» است و بالاخره «سُنح» همان جایی است که «دجّال» در آن اردو می‌زند و همان جایی است که «دجّال» در آن منزل دارد».

ملاحظه شد که:

«این ویژگیها، ویژگیهای «جُرف» نیز هست. «جُرف» نیز همان «ناحیةُ المدینه» است، «جُرف» نیز همان «طائفةُ النخل» است، «جُرف» نیز همان «طائفةٌ مِن المدینة» است، «جُرف» نیز همان «طائفةُ المدینه» است و بالاخره «جُرف» همان جایی است که «دجُال» در آن اردو می‌زند و همان جایی است که «دجّال» در آن منزل دارد».

این دو مطلب در کنار هم به خوبی نشان می‌دهد که:

««سُنح» و «جُرف»، اشاره به یک مکان دارد. یا این دو، در واقع هم نام یک مکان بیش نیست و یا «سُنح» و «جُرف»، نام دو مکان به هم پیوسته در منطقه‌ای به نام «ناحیة المدینة»، به نامِ «طائفة المدینة» و به نام «طائفة النخل» است. خاطر نشان می‌سازد که «جرف» اردوگاه لشکر اسامه در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ و بعد از آن نیز بود».

اکنون و پس از آشکار شدنِ این حقیقت، بازگشت کوتاهی به روایت عمرو یکی از دوستان نزدیکش کرد. با این مرور، می‌توان رفیق عمر را با احتمالی بسیار قوی شناسایی کرد:

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي المَدِينَةِ وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ، يَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ اليَوْمِ مِنَ الوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ».[2]

۱ البداية والنهاية ط إحياء التراث (۵ / ۲۶۵).

۲ صحيح البخاری (۱ / ۲۹).

«از عبد الله بن عباس از عمر نقل است که گفت: **من و همسایه‌ای از انصار در میان منازل «بنی امیة بن زید» که در عوالی مدینه است زندگی می‌کردیم. و ما به تناوب به حضور پیامبر خدا ﷺ می‌رفتیم.** یک روز او می‌رفت و روز دیگر من می‌رفتم. وقتی من می‌رفتم اخبار آن روز، اعم از خبر وحی و چیزهای دیگر را برای او می‌بردم و وقتی او می‌رفت، او نیز همانندِ من عمل می‌کرد».

در وقت طرح این روایت، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که **این فرد کیست که بیش از ده سال با عمر رفاقتی این گونه نزدیک داشت اما با این وجود، عمر و هم باورانش از بردن نام او هم خودداری کرده‌اند؟!**

اکنون و پس از روشن شدنِ این واقعیت که «سُنح» و «جُرف» در واقع، نام یک مکان و یا نام دو مکانِ به هم پیوسته، اما در یک منطقه است، **می‌توان حدس زد ـ حدسی بسیار قوی ـ که این فرد، کسی جز ابو بکر نیست و به همین خاطر بوده است که علمای عامه از بردنِ نامِ او هم خودداری کرده‌اند!**

۲ : اخباری با عنوان فتنهٔ دجال

ح : یهودیان دجال و دجالهای یهودی

«**دجّال**»، همان گونه که ملاحظه شد، گاهی به عنوان اسم برای موجودی مشخص به کار می‌رود و گاهی به عنوان صفت. در حالت اول، «**دجّال**» اسم موجودی است که در آخر الزّمان و قبل از بعثت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می‌کند. در حالت دوم، این عنوان به موجود مشخصی اطلاق نمی‌شود بلکه در این صورت، «**دجّال**» **وصف افراد بسیاری است که در زمانهای مختلف و حتّی در زمان خود پیامبر خدا ﷺ به فتنه انگیزی و گمراه سازی اشتغال ویژه‌ای داشتند.**

در روایاتِ به دست رسیده، تعیین نشده که پیامبر خدا ﷺ در بارهٔ کدام یک از این دو «**دجّال**»، سخن گفته است. این مطلبی است که باید از قراین به آن پی برد. برای نمونه، **دجّالی که با حضرت عیسی علیه السلام روبرو می‌شود**[1]، «**دجّال آخر الزمان**» **است.**

این دو «**دجّال**»، همان گونه که در اسم مشترک هستند، در صفت نیز مشترک هستند و از صفات یکی از این دو می‌توان به صفات دیگری پی برد. **یکی از این صفات، یهودی بودنِ «دجّال» و اتباع و قوم و قبیلهٔ اوست:**

«... قَالَتْ أُمُّ شَرِيكٍ بِنْتُ أَبِي الْعَكَرِ: يَا رَسُولَ اللهِ! فَأَيْنَ الْعَرَبُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: هُمْ يَوْمَئِذٍ قَلِيلٌ، وَجُلُّهُمْ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَإِمَامُهُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ. فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ، إِذْ نَزَلَ

۱ این مطلب بر آن اساسی مطرح شده که در روایات عامه ذکر شده است.

عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ. فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ، يَمْشِي الْقَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ، فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ. ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: تَقَدَّمْ فَصَلِّ، فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتْ. فَيُصَلِّي بِهِمْ إِمَامُهُمْ. فَإِذَا انْصَرَفَ، قَالَ عِيسَى عليه السلام: افْتَحُوا الْبَابَ. فَيُفْتَحُ، وَوَرَاءَهُ الدَّجَّالُ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ يَهُودِيٍّ، كُلُّهُمْ ذُو سَيْفٍ مُحَلًّى وَسَاجٍ».[1]

«... ام شریک دختر ابوعکر گفت: ای رسول خدا! عربها در آن روزگار کجا هستند؟ او فرمود: تعداد آنان در آن روزگار کم است و غالب آنان در بیت المقدس هستند و امام آنان مردی صالح است. پس در همان موقع که امام آنان پیش می‌رود تا نماز صبح را با آنان به جای آورد، عیسی ابن مریم در همان صبح فرود می‌آید. پس وقتی که آن امام بر می‌گردد و به عقب می‌رود تا عیسی پیش آید و با مردم نماز بگزارد، عیسی دستش را در بین دو کتف او می‌گذارد و به او می‌گوید: پیش رو و نماز گزار. به درستی که این نماز برای تو بپا داشته شده است. در آن هنگام، امامِ آنان نماز را با آنان بجا می‌آورد و وقتی نماز تمام می‌شود، عیسی علیه السلام می‌گوید: در را باز کنید و در باز می‌شود. پشت آن در، دجّال با هفتاد هزار یهودی قرار دارد که او را همراهی می‌کنند؛ یهودیانی که همگی با شمشیرهای زیور یافته و نیز با طیلسان هستند».

این روایت، تصویری از نماز خواندنِ حضرت عیسی علیه السلام و اقتدای او به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و ناگفته پیداست دجّالی که در آن مذکور است، دجال آخرالزمان است.

«طیلسان»، ردا و روپوش مخصوصِ شیوخ و اشراف و بزرگانِ زرتشتیان و یهودیان است. شمشیرهای زیور یافته و تزیین شده نیز از امتیازهای اشراف و بزرگان است. بر این اساس، نه تنها این روایت خبر از آن می‌دهد که همهٔ همراهانِ «دجّال» از یهودیان هستند بلکه خبر از آن نیز می‌دهد که همگی از بزرگان و اشراف یهودیان هستند.

روایت دیگری از همین گروه، خبر از آن می‌دهد که «دجّال» به دست حضرت عیسی علیه السلام کشته می‌شود و پس از کشته شدن، تمام لشکریانِ یهودی او متفرق می‌شوند:

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: يَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، فَإِذَا رَآهُ الدَّجَّالُ ذَابَ كَمَا تَذُوبُ الشَّحْمَةُ. فَيَقْتُلُ الدَّجَّالَ، وَيُفَرِّقُ عَنْهُ الْيَهُودَ، حَتَّى أَنَّ الْحَجَرَ لَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللهِ الْمُسْلِمَ! هَذَا عِنْدِي يَهُودِيٌّ، فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ».[2]

«از عبد الله بن عمرو نقل است که گفت: عیسی بن مریم فرود می‌آید و وقتی دجّال او را می‌بیند همان گونه که پیه ذوب می‌شود، آب می‌گردد و او دجّال را می‌کشد و یهودیان را از گرد او پراکنده می‌کند تا آن

۱ سنن ابن ماجه (۲/ ۱۳۵۹).

۲ الفتن لنعیم بن حماد (۲/ ۵۷۷).

که سنگ به زبان می‌آید[۱] و می‌گوید: **ای بندهٔ خدای مسلمان! کنار من یک یهودی است بیا و او را بکش**».

این روایتها به خوبی نشان می‌دهد که **لشکریانِ دجّال، یهودیان و بلکه بزرگان و اشراف یهودیان هستند.**

بر اساس روایات دیگری از این گروه، **میان دجّال و لشکریانش و حضرت عیسی** علیه‌السلام **و لشکریانش، جنگ نیز صورت می‌گیرد. حضرت عیسی دجّال را می‌کشد و مسلمانان، یهودیان را:**

«الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: أُمَّةُ مُحَمَّدٍ ﷺ. وَالَّذِينَ يُقَاتِلُونَ عِيسَى: الْيَهُودُ مَعَ الدَّجَّالِ. فَيَقْتُلُ عِيسَى الدَّجَّالَ. وَيَقْتُلُ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ».[۲]

«آنانی که به همراه عیسی بن مریم علیه الصلاة والسلام می‌جنگند، امت محمد ﷺ هستند. **آنانی که با عیسی می‌جنگند، یهودیان در رکاب دجّال هستند. عیسی دجال را می‌کشد و مسلمانان یهودیان را از میان می‌برند**».

خبر دجّال و همراهی یهودیان با او به گونه‌ای بود که احتمالاً عایشه را نیز به گریه انداخته بود:

«عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَأَنَا أَبْكِي. فَقَالَ: مَا يُبْكِيكِ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ! ذَكَرْتُ الدَّجَّالَ. قَالَ: فَلَا تَبْكِينَّ. فَإِنْ يَخْرُجْ وَأَنَا حَيٌّ أَكْفِيكُمُوهُ، وَإِنْ مُتُّ، فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ. وَإِنَّهُ يَخْرُجُ مَعَهُ الْيَهُودُ، فَيَسِيرُ حَتَّى يَنْزِلَ بِنَاحِيَةِ الْمَدِينَةِ».[۳]

«از عایشه نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ بر من وارد شد در حالی که من مشغول گریه بودم. او پرسید: چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا! **من یادی از دجال کردم**. او فرمود: گریه نکن. اگر او خروج کرد و من زنده بودم من خودم شما را از روبرو شدنِ با او بی نیاز می‌کنم و اگر مُردم، پروردگار شما چپ چشم نیست. و **یهودیان با او خروج می‌کنند. او به راه می‌افتد تا در «ناحیة المدینه» نزول می‌کند**».

همهٔ این روایتها ضمن آن که جهات مختلفی از ماهیت دجّال و لشکر او و خروج دجّال و فعالیتهای او و آنان را مشخص می‌کند، **از یهودی بودن همراهان دجال پرده بر می‌دارد.**

البته اخبار به دست رسیده نشان می‌دهد که همهٔ **لشکریان «دجّال» یهودی نیستند بلکه بسیاری**

---

۱ براساس این روایت، در مقطع پایانیِ جهان، سنگ و آهن و خاک و چوب نیز برای نابودی یهودیان دست به کار می‌شوند.

۲ الشریعة للآجری (۳/ ۱۳۲۳).

۳ صحیح ابن حبان ـ محققا (۱۵/ ۲۳۵).

از آنان یهودی و یا از اولاد فاحشه‌ها هستند و تعدادی از آنان نیز زنان و مردان منافق و فاسقی هستند که به او و به آنان پیوسته‌اند:

«عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: أَكْثَرُ أَتْبَاعِ الدَّجَّالِ الْيَهُودُ وَأَوْلَادُ الْمُومِسَاتِ».[1]

«از ابو وائل نقل است که **اکثر اتباع دجّال یهودیان و فرزندانِ زنانِ فاحشه هستند**».

زنان و مردان منافق و فاسق نیز همان گونه که مطرح شد، به «دجّال» و لشکریان او می‌پیوندند:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: أَشْرَفَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى فَلَقٍ مِنْ أَفْلَاقِ الْحَرَّةِ ـ وَنَحْنُ مَعَهُ ـ فَقَالَ: نِعْمَتِ الْأَرْضُ الْمَدِينَةُ، إِذَا خَرَجَ الدَّجَّالُ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْ أَنْقَابِهَا مَلَكٌ لَا يَدْخُلُهَا. فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ، رَجَفَتْ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، لَا يَبْقَى مُنَافِقٌ وَلَا مُنَافِقَةٌ إِلَّا خَرَجَ إِلَيْهِ. ... يَكُونُ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الْيَهُودِ عَلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ سَاجٌ وَسَيْفٌ مُحَلًّى...».[2]

«از جابر بن عبد الله نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ بر روی یک بلندی از بلندیهای حره ایستاده بود و ما به همراه او بودیم. او فرمود: چه زمین خوبی است مدینه! **وقتی دجال خروج می‌کند** بر هر یک از راه‌های ورودی آن، فرشته‌ای حافظ است تا او به مدینه وارد نشود. وقتی چنین می‌شود، مدینه با اهلش سه بار به شدت آشوب می‌شود و به سختی می‌لرزد و در پیِ آن، **هیچ زن و مرد منافقی باقی نمی‌ماند مگر آن که به او می‌پیوندد. ... با او هفتاد هزار نفر از یهودیان همراه می‌شوند؛ یهودیانی که بر هر یک از آنان، طیلسان و دوش انداز است و شمشیری تزیین شده نیز حمایل است...**».

اخبار به دست رسیده هم‌چنین نشان می‌دهد که **خود «دجال» نیز یهودی است:**

ابن صائد یکی از افرادی است که در زمان پیامبر خدا ﷺ به عنوانِ «دجّال» شناخته می‌شد:

«قَالَ أَبُو ذَرٍّ: لَأَنْ أَحْلِفَ عَشْرَ مِرَارٍ أَنَّ ابْنَ صَائِدٍ هُوَ الدَّجَّالُ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحْلِفَ مَرَّةً وَاحِدَةً أَنَّهُ لَيْسَ بِهِ...».[3]

«ابوذر گفت: **من اگر ده بار قسم یاد کنم که ابن صائد همان دجال است برایم بهتر از آن است که یک مرتبه قسم یاد کنم که او دجال نیست...**».

بر اساس آنچه در کتابهای عامه آمده خیلی از اصحاب ـ همانند آن‌چه از ابوذر نقل شده ـ بر این باور بودند که ابن صائد ـ و یا به عبارتی، ابن صیّاد ـ همان «دجّال» است. بعضی از اصحاب ،علاوه بر آن

۱ مصنف ابن أبی شیبة (۷/ ۴۹۹).

۲ مسند أحمد مخرجا (۲۲/ ۹).

۳ مسند أحمد مخرجا (۳۵/ ۲۴۶).

که خودشان بر این موضوع سوگند یاد می‌کردند، از سوگند یاد کردنِ عمر در حضور پیامبر خدا ﷺ بر این مطلب، نیز سخن گفته‌اند:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ المُنْكَدِرِ، قَالَ: رَأَيْتُ جَابِرَبْنَ عَبْدِ اللهِ، يَحْلِفُ بِاللهِ: أَنَّ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَّالُ. قُلْتُ: تَحْلِفُ بِاللهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَيَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ».[1]

«محمد بن منکدر گوید: **جابربن عبد الله را دیدم که به خدا سوگند یاد می‌کند که «دجال» همان ابن صائد است**. گفتم: تو به خدا قسم می‌خوری؟! گفت: **من شنیدم که عمر در نزد پیامبر خدا ﷺ بر این موضوع قسم یاد می‌کرد و پیامبر خدا ﷺ او را نهی نکرد**».

در ماجراهایی که از همین ابن صائد نقل شده است، روایاتی وجود دارد که ویژگیهای «**دجّال**» را معرفی می‌کند:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ صَائِدٍ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: أَمَا قَدْ لَقِيتُ مِنَ النَّاسِ، يَزْعُمُونَ أَنِّي الدَّجَّالُ. أَلَسْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يُولَدُ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَقَدْ وُلِدَ لِي. أَوَلَيْسَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللهِ ﷺ، يَقُولُ: لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ وَلَامَكَّةَ. قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَقَدْ وُلِدْتُ بِالْمَدِينَةِ، وَهَذَا أَنَا أُرِيدُ مَكَّةَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي فِي آخِرِ قَوْلِهِ: أَمَا وَاللهِ! إِنِّي لَأَعْلَمُ مَوْلِدَهُ وَمَكَانَهُ وَأَيْنَ هُوَ. قَالَ: فَلَبَسَنِي».[2]

«از ابوسعید خدری نقل است که گفت: من با ابن صائد تا مکه هم‌راه بودم او به من گفت: **من با بعضی از مردم برخورد داشته‌ام که خیال می‌کنند که من «دجّال» هستم**. آیا تو از رسول خدا ﷺ نشنیده‌ای که می‌گفت: **او بچه دار نمی‌شود**؟ گفت: گفتم: بلی. گفت: من بچه دار شده‌ام. آیا تو از رسول خدا ﷺ نشنیدی که می‌فرمود: **او به مدینه و مکه وارد نمی‌شود**؟ گفتم: بله. گفت: من در مدینه به دنیا آمدم و اکنون هم قصد رفتنِ به مکه را دارم. گفت: او در پایان گفته‌هایش به من گفت: **به خدا قسم که من به خوبی زادگاه او و جایگاهش را به خوبی می‌دانم و می‌دانم که او کجاست**. گفت: او امر را بر من مشتبه ساخت».

یکی از ویژگیهای «دجّال»، «**یهودی بودن او**»ست که در این گروه از روایات به آن تصریح شده است:

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ صَائِدٍ: وَأَخَذَتْنِي مِنْهُ ذَمَامَةٌ: هَذَا عَذَرْتُ النَّاسَ، مَا لِي وَلَكُمْ؟ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ أَلَمْ يَقُلْ نَبِيُّ اللهِ ﷺ: إِنَّهُ يَهُودِيٌّ، وَقَدْ أَسْلَمْتُ، قَالَ: وَلَا يُولَدُ لَهُ، وَقَدْ وُلِدَ لِي، وَقَالَ: إِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيْهِ مَكَّةَ، وَقَدْ حَجَجْتُ؟ قَالَ: فَمَا زَالَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَأْخُذَ فِيَّ قَوْلُهُ.

---

۱ صحیح البخاری (۹/ ۱۰۹).

۲ صحیح مسلم (۴/ ۲۲۴۱).

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: أَمَا، وَاللهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ الْآنَ حَيْثُ هُوَ، وَأَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، قَالَ: وَقِيلَ لَهُ: أَيَسُرُّكَ أَنَّكَ ذَاكَ الرَّجُلُ؟ قَالَ فَقَالَ: لَوْ عُرِضَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ».[1]

«از ابو سعید خدری نقل است که گفت: در حالی که دل من به حال ابن صائد می‌سوخت او به من چنین گفت: می‌خواهم برای این مردم روشنگری کنم. شما را با من چه می‌شود، ای اصحاب محمد؟! آیا پیامبر خدا ﷺ نگفت که او یهودی است؟! حال آن که من مسلمان شده‌ام. پیامبر فرمود که او بچه دار نمی‌شود و من بچه دار شده‌ام و گفت: خدا مکه را بر او حرام کرده است؛ حال آن که من حج کرده‌ام. ابو سعید گوید: او همواره می‌گفت تا آن که نزدیک بود گفته‌های او جایگاهش را در قلب من پیدا کند. ابو سعید گوید که ابن صائد به او گفت: به خدا قسم که من به خوبی می‌دانم که او اکنون کجاست و پدر و مادرش را می‌شناسم. ابو سعید گوید: به او گفته شد: آیا تو خوشحال می‌شوی از این که همان مرد باشی؟ گفت: او پاسخ داد اگر این مطلب به من عرضه شود من بدم نمی‌آید».

این عبارتها ضمن آن که روشن می‌کند که مردم، «یهودی بودنِ دجّال» را به عنوان یکی از صفات برجستهٔ «دجّال» می‌شناختند، ما را با این حقیقت نیز آشنا می‌کند که ابن صائد ـ که خودش یهودی زاده‌ای بود که ادعای مسلمان شدن را داشت ـ «دجّال» را به خوبی می‌شناخت و از جا و محل سکونت او به خوبی آگاه بود. او در جای مشخصی خارج از منازل مسلمانان ـ و احتمالاً در میان یهودیان ـ زندگی می‌کرد.

«دجّال»، همان گونه که مطرح شد، فقط نام یک موجود مشخص نیست که در آخر الزّمان خروج می‌کند بلکه صفت نیز هست؛ صفتی که بر افراد بسیاری انطباق دارد. این افراد، با همین عنوان در جامعهٔ مسلمانان و در اطراف آنان زندگی می‌کنند و با همین عنوان نیز شناخته می‌شوند. آنان یهودی هستند و یهودیان و اولاد فاحشه‌ها و نیز منافقان، از آنان تبعیت می‌کنند».

۲ : اخباری با عنوان فتنهٔ دجال

ط : دجّال، خدا و رییس ماسونهای یهود و بالاترین رتبه در میانِ آنان

نکتهٔ بسیار مهم دیگری که در مورد «دجّال» نباید از دیده‌ها به دور بماند، رتبه بودنِ «دجال» در میان یهودیان و بالا بودن این رتبه و این مقام در میان آنان است. این رتبه و مقام به اندازه‌ای در میان یهودیان ارزشمند و بالاست که ابن صائد با تمام محرومیتهایی که از جانبِ «نسبت دجال بودن» متوجه او شده بود،

۱ صحیح مسلم (۴/ ۲۲۴۲).

نمی‌توانست از کسب این عنوان بگذرد؛ ابن صائدی که به ظاهر مسلمان هم شده بود.

عبارتِ «لَوْ عُرِضَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ» (=«اگر به من عرضه شود، بدم نمی‌آید»)، اولاً به خوبی نشان می‌دهد که «دجّال بودن» یک رتبه است که این رتبه عرضه شدنی است و «دجّالِ عنوانی»، «دجّال» به دنیا نمی‌آید و ثانیاً نشان می‌دهد که ابن صائد هرگز از این که «دجّال» باشد یا به جای «دجّال» باشد، ناخرسند نبود و این حکایتی روشن از بالا بودن این رتبه در میان یهودیان دارد.

این مقام به اندازه‌ای در میان یهودیان بالا و والاست که «دجّال» را به عنوان «اله الیهود» می‌شناسند[1] و معرفی می‌کنند:

«عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ عُمَرَ سَأَلَ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ عَنْ شَيْءٍ فَحَدَّثَهُ، فَصَدَّقَهُ عُمَرُ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: قَدْ بَلَوْتُ صِدْقَكَ، فَأَخْبِرْنِي عَنِ الدَّجَّالِ. قَالَ: وَإِلَهُ الْيَهُودِ؟! لَيَقْتُلَنَّهُ ابْنُ مَرْيَمَ بِفِنَاءِ لُدٍّ».[2]

«از سالم از پدرش نقل است که عمر از مردی یهودی در مورد مطلبی پرسش کرد و او پاسخ گفت. عمر او را تصدیق کرد و به او گفت: من راست‌گویی تو را امتحان کردم، حال، در خصوص دجال به من بگو. او گفت: «اله الیهود» را می‌گویی؟! ابن مریم او را در درگاه خانهٔ «لد»، می‌کُشد».

در روایتهای بسیار از آن‌چه در مورد «دجّال» در کتابهای عامه آمده بنا به ادعای راویان، پیامبر خدا ﷺ به ذکرِ تفاوتِ میان «پروردگارِ مخاطبان» و نیز «دجّال» پرداخته است و اگر چنانچه شهرتِ «دجّال» و یا ادعای او به این عنوان نبود، ذکرِ این تفاوت، مشکلی را از مخاطبان حل نمی‌کرد:

«حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَنَّ أَبَاهُ، حَدَّثَهُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ... ، قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ بِحَجَّةِ الوَدَاعِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، وَلاَ نَدْرِي مَا حَجَّةُ الوَدَاعِ. فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ. ثُمَّ ذَكَرَ المَسِيحَ الدَّجَّالَ فَأَطْنَبَ فِي ذِكْرِهِ وَقَالَ: مَا بَعَثَ اللهُ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ، أَنْذَرَهُ نُوحٌ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّهُ يَخْرُجُ فِيكُمْ، فَمَا خَفِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ شَأْنِهِ فَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْكُمْ: أَنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ عَلَى مَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ ثَلاَثًا، إِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَإِنَّهُ أَعْوَرُ عَيْنِ اليُمْنَى كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ. أَلاَ إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا. أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ! ثَلاَثًا... ».[3]

«عمر بن محمد نقل کرده که پدرش از ابن عمر چنین روایت کرده است: ما در «حجّة الوَداع» با هم

۱ شاید وجه تسمیهٔ «دجال» به «اله الیهود» این باشد که تمام یهودیان نسبت به او گوش مطلق هستند و تمام اوامر و خواسته‌های او را بدون هیچ چون و چرایی، می‌پذیرند و به اجرا در می‌آورند.

۲ جامع معمر بن راشد (۱۱/ ۳۹۸).

۳ صحیح البخاری (۵/ ۱۷۶).

صحبت می‌کردیم و پیامبر خدا ﷺ در میان ما بود و ما نمی‌دانستیم که «**حجّة الوَداع**» چیست. پس پیامبر، سپاس خدا را گفت و او را ستود و **بعد از آن در بارهٔ «مسیح دجّال» صحبت کرد** و در باره‌اش بسیار سخن گفت و فرمود: **هیچ پیامبری نیامده مگر آن که به امتش در این باره هشدار داده است**. نوح و پیامبرانی که بعد از او آمده‌اند، همگی در این باره انذار کرده‌اند. **به درستی که او در میان شما خروج می‌کند**. پس هر چه از امرِ او بر شما پوشیده است، این مطلب پوشیده نباشد که **پروردگار شما ـ با وجودِ آن که از شما پنهان است ـ سه چیز را ندارد: پروردگار شما چپ چشم نیست و او چشم راستش لوچ است تو گویی که چشم او دانهٔ انگوری است که بیرون زده است**. آگاه باشید که خدا به خونها و داراییهای شما حرمت بخشید همان گونه که امروزتان حرمت دارد و همان گونه که این بلد شما محترم است و همان گونه که این ماهِ شما، ماه حرام است. **هشدار! آیا من تبلیغ کردم؟! آنان گفتند: بله. او سه بار فرمود: خدایا شاهد باش...**».

فعلاً بحثی نیست که «**حجّة الوَداع**» و خطبهٔ پیامبر رحمت ﷺ در «**حجّة الوَداع**» به چه سخنانی تبدیل شده و بحثی در میزان فهم و علم ابن عمر نیست که او در «**حجّة الوَداع**» بود و نمی‌دانست که «**حجّة الوَداع**» چیست و یا نباید می‌دانست و یا باید این گونه اظهار می‌کرد! آنچه در بحث جاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، این است که بر اساس آنچه در این جملات آمده، **پیامبر رحمت ﷺ در خطبه‌ای که به ادّعای ابن عمر بسیار طولانی بوده به شرح «حجّة الوَداع» پرداخته** و معلوم نیست که او به چه دلیل در این شرح و توضیح به ذکر «**مسیح دجّال**» پرداخته و باز هم معلوم نیست که چرا او سخنانش را در این مورد طولانی کرده و باز هم معلوم نیست که چرا او به ذکر تفاوت «**دجّال**» و «**پروردگارِ مخاطبان**» پرداخته و باز هم معلوم نیست او از چه رو فرموده: "هر چه از شما در این مورد پوشیده است این مطلب پوشیده نباشد که پروردگار شما با دجال سه تفاوت دارد" و باز هم معلوم نیست که چرا از آن سه تفاوت، فقط یکی ذکر شده است و آیا **با این یک نشانه می‌توان «خدای مخاطبان» را از «دجّال» بازشناسی کرد** و آیا نباید گفت: آنانی که به صحت این سخنان ایمان دارند، گویا از راه این یک نشانه نتوانسته‌اند «**دجّال**» را از «**خدایشان**» بازشناسی کنند و به همین خاطر به جای «**خدا**» به دنبال «**دجّال**» دویده‌اند؟!

این روایت و روایتهای مشابه که به واقع در کتابهای عامه، به وفور نقل شده است، **حکایت از اشتهار «دجّال» و یا ادعای «دجّال» به عنوان «اله» دارد**.

مخفی و پنهان و ناشناس بودنِ «دجّال» را نیز نباید از دیده‌ها به دور داشت. این نکته‌ای است که در روایاتِ مربوط به «**دجّال**» ـ و به ویژه در روایات ابن صائد ـ به آن توجه داده شده است.

در پایانِ هر دو روایتی که از ماجرای پرسش و پاسخِ ابن صائد و ابو سعید خدری نقل شد، ابن صائد ادعا کرده که او «دجّال» و «زادگاه دجّال» و «محل سکونت دجال» و «پدر و مادر دجال» و نیز «محل اقامت

دجّال» را به خوبی می‌شناسد اما در هیچ روایتی، هیچ مطلبی از او در این مورد نقل نشده است.

در هیچ یک از این دو روایت، ابوسعید نه تنها ابن صائد را در ادعاهایش تکذیب نکرده بلکه به پرسشهای او پاسخ هم نداده یعنی او به طور ضمنی برهان ابن صائد و ادعاهای او را پذیرفته است. عبارتِ «قَالَ: فَلَبَسَنِي»، در پایان روایت اول و عبارتِ «قَالَ: فَمَا زَالَ حَتَّى كَادَ أَنْ يَأْخُذَ فِيَّ قَوْلُهُ»، در پایان روایت دوم، حکایت از آن دارد که نه تنها ابوسعید پاسخی برای پرسشهای ابن صائد و ردی برای ادعای او نداشت بلکه تحت تأثیر حرفهای او نیز واقع شده بود.

شارحانِ مسلم و اصولاً تمام شارحانی که به شرح این روایتها اقدام کرده‌اند، نیز همانند ابوسعید، تحت تأثیر برهانها و ادعای ابن صائد واقع شده‌اند و در نهایت، یا پذیرفته‌اند که ابن صائد، **«دجّال»** نیست و یا ادعا کرده‌اند که اوصافی که برای **«دجّال»** بر سرِ زبانهاست، تنها اوصافِ **«دجّال آخر الزمان»** است نه اوصافِ هر **«دجّالی»**. و غالباً به ذکر ورودِ این **«دجّال»** به مکه و مدینه، و عدم ورود آن **«دجّال»** به مکه و مدینه، بسنده کرده‌اند.

این روایتها هم چنین حکایت از رنج بسیاری دارد که ابن صائد از نسبتی که به او می‌دادند، متحمل می‌شد. با این حال، او که می‌توانست با معرفی **«دجّال»**، به تمام این رنجها خاتمه بدهد و یا آن را بسیار کم کند، از این عمل خودداری می‌کرد. این خودداری او شاید بخشی از باور او بود و یا او با خودش و یا با دیگران پیمانی بسته بود که از افشای این راز خودداری کند و هرگز آن را بر زبان جاری نکند. به هر حال، یا او رازش را با خودش به گور برد و یا راویانِ سخنش، راز او را دفن کردند!

آنچه گذشت، نشان می‌دهد:

> **«دجّال» امیر نقاب‌دار یهودیان در یکی از بالاترین رتبه‌های یهودیان و شاید در بالاترین رتبهٔ آنان، برای یهودیان حکم «اله الیهود» را داشت و همه برای حفظ او تمام تلاش خودشان را به کار می‌بردند و هرگز به معرفی او اقدام نمی‌کردند حتی اگر به ظاهر از ایمانشان به او و به مذهب و مکتب و آیین او، دست برداشته باشند».**

۲ : اخباری با عنوان فتنهٔ دجال

ی : راه‌یابی از کتاب خدا برای شناخت یهودیان دجّال

«دجّال» یهودی است و لشکریان او نیز غالباً یهودی هستند. این مطلب، دلالت اولیهٔ بسیاری از روایاتی است که در این موضوع وارد شده و به دست ما رسیده است.

غیر از «**دجّال آخر الزّمان**»، این عنوان بر هر موجود دیگری که گذارده شود، نام او نیست بلکه این عنوان برای آن موجود، صفت است.

برای مفهومی که از این صفت قصد می‌شود و برای وجه تسمیهٔ «**دجّال**» به «**دجّال**»، نظرهای متفاوتی وجود دارد. ابن حجر در شرح صحیح بخاری در این باره چنین آورده است:

«هُوَ فَعَّالٌ ـ بِفَتْحِ أَوَّلِهِ وَالتَّشْدِيدِ ـ مِنَ الدَّجَلِ، وَهُوَ التَّغْطِيَةُ. وَسُمِّيَ الْكَذَّابُ دَجَّالًا لِأَنَّهُ يُغَطِّي الْحَقَّ بِبَاطِلِهِ. وَيُقَالُ: "دَجَلَ الْبَعِيرَ بِالْقَطِرَانِ"، إِذَا غَطَّاهُ. وَـ الْإِنَاءَ بِالذَّهَبِ، إِذَا طَلَاهُ. وَقَالَ ثَعْلَبٌ: الدَّجَّالُ: الْمُمَوَّهُ. سَيْفٌ مُدَجَّلٌ، إِذا طُلِيَ. وَقَالَ ابنُ دُرَيْدٍ: سُمِّيَ دَجَّالًا لِأَنَّهُ يُغَطِّي الْحَقَّ بِالْكَذِبِ. وَقِيلَ: لِضَرْبِهِ نَوَاحِيَ الْأَرْضِ. يُقَالُ: دَجَلَ ـ مُخَفَّفًا وَمُشَدَّدًا ـ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ. وَقِيلَ: بَلْ قِيلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يُغَطِّي الْأَرْضَ فَرَجَعَ إِلَى الْأَوَّلِ. وَقَالَ الْقُرْطُبِيُّ فِي التَّذْكِرَةِ: اُخْتُلِفَ فِي تَسْمِيَتِهِ دَجَّالًا عَلَى عَشَرَةِ أَقْوَالٍ:...».[1]

«آن (=**دجّال**) بروزن **فعّال** ـ با فتحهٔ اول و تشدید ـ که از "**دَجَل**" ساخته شده و به معنای پوشانیدن است. و **دجّال**، به این دلیل، **دجّال** خوانده شده است که حق را با باطلش می‌پوشاند. و گفته می‌شود: «دَجَلَ الْبَعِيرَ بِالْقَطِرَانِ»، وقتی که با آن پوشش داده شود. و وقتی گفته می‌شود «دجل الْإِنَاءَ بِالذَّهَبِ»، که با طلا پوشش داده شود. و ثعلب گفته است که «**دجال**» **به معنای «ظاهرآراسته»** است و «سَيْفٌ مُدَجَّلٌ» وقتی گفته می‌شود که پوشش داده شده باشد. و ابن درید گفته: «**دجّال**» به این دلیل «**دجّال**» خوانده شده است که حق را با دروغ می‌پوشاند. و گفته شده به این دلیل است که **او تمام نواحی زمین را به زیر پا می‌گذارد**. و گفته می‌شود: «**دَجَلَ**» ـ با تشدید و بدون تشدید ـ وقتی به کار می‌رود که این عمل را انجام داده باشد. و گفته شده: بلکه به این خاطر گفته شده است که «**دجّال**» زمین را زیر پا می‌گذارد تا به جای اولش باز می‌گردد. و قرطبی در تذکره گفته است: برای نام‌گذاری «**دجّال**» به «**دجّال**»، ده نظر مختلف وجود دارد».

در بسیاری از روایات موضوعِ «**دجّال**»، صفت «**کذاب**» نیز برای «**دجّال**» به کار رفته است. گویاییِ این صفت برای «**دجال**»، به گونه‌ای است که گاهی این صفت، به جای آن صفت به کار می‌رود و همان دلالت را نیز دارد:

«... عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى مِنْبَرِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ نَبِيَّ اللهِ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ فِي دُبُرِ صَلاتِهِ مِنْ أَرْبَعٍ، يَقُولُ: أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ،

---

۱ فتح الباری لابن حجر (۱۳/ ۹۱).

وَأَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الفِتَنِ ـ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ـ ، وَأَعُوذُ بِاللهِ مِنْ فِتْنَةِ الْأَعْوَرِ الْكَذَّابِ». [1]

«... از ابو نضره نقل است که گفت: شنیدم که ابن عباس بر منبر اهل بصره چنین می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ بعد از هر نمازی از چهار چیز به خدا پناه می‌برد. او می‌گفت: من به خدا پناه می‌برم از عذاب قبر. من از عذاب آتش به خدا پناه می‌برم و من از فتنه‌ها ـ آنچه از آنها ظاهر شده و آنچه مخفی مانده است ـ به خدا پناه می‌برم و **به خدا پناه می‌برم از فتنهٔ «اعور کذّاب»**».

بخاری در صحیحش چنین آورده است:

«عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ... ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الأَعْوَرَ الكَذَّابَ. أَلاَ إِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ». [2]

«از انس... نقل است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: **هیچ پیامبری نبود مگر آن که امتش را نسبت به موجود لوچ بسیار دروغگو انذار داده است**. آگاه باشید که او چپ چشم است و پروردگار شما چپ چشم نیست و در میان دو چشم او عنوانِ «کافر» دیده می‌شود».

همین روایت با واژهٔ «دجّال» هم نقل شده است:

«عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الدَّجَّالَ، الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ، أَلَا وَإِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبًا: كَافِرٌ». [3]

همّت دجّالها و نشانهٔ بارز آنان، تغییر حق و تغییر سنّتهای نیکو در میان مسلمانان است:

«قَالَ ابنُ عُمَرَ: إِنَّا قد سَمِعْنا رسولَ اللهِ ﷺ يقول: إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ الدَّجَّالَ، وبَيْنَ يَدَيِ الدَّجَّالِ كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ أَوْ أَكْثَرُ. قُلْنا: ما آيَتُهُم؟ قالَ: أَنْ يَأْتُوكُمْ بسُنَّةٍ لَمْ تَكُونُوا عَلَيْهَا، يُغَيِّرُونَ بِهَا سُنَّتَكُمْ ودِينَكُمْ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَاجْتَنِبُوهُمْ وعَادُوهُمْ». [4]

«ابن عمر گوید: ما از رسول خدا شنیدیم که می‌گوید: **زمانِ دجّال، قبل از زمانی است که قیامت برپا می‌شود و قبل از آن دجّال، سی کذّاب یا بیشتر خواهند بود**. گفتیم: نشانهٔ آنان چیست؟ او فرمود: **این که برای شما سنّتی را می‌آورند که شما بر آن سنّت نبوده‌اید و به وسیلهٔ آن، سنّت و دین شما را تغییر می‌دهند.**

۱ مسند أحمد مخرجا (۴/ ۴۰۸).

۲ صحیح البخاری (۹/ ۶۰).

۳ سنن أبی داود (۴/ ۱۱۶).

۴ المعجم الکبیر للطبرانی ج۱۳، ۱۴ (ص: ۱۹۵).

پس اگر آنان را دیدید، از آنان دوری و با آنان دشمنی کنید».

حال اگر مروری دوباره بر آیه‌ای از سورهٔ مائده صورت بگیرد که **«عروسک گردانانِ یهودی»** و ویژگیهای آنان را معرفی می‌کند، تمام صفاتِ **«دجّال»** در آنها ملاحظه می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡ وَمِنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ سَمَّٰعُونَ لِلۡكَذِبِ سَمَّٰعُونَ لِقَوۡمٍ ءَاخَرِينَ لَمۡ يَأۡتُوكَ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ مِنۢ بَعۡدِ مَوَاضِعِهِۦ يَقُولُونَ إِنۡ أُوتِيتُمۡ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمۡ تُؤۡتَوۡهُ فَٱحۡذَرُواْ...﴾.[1]

«ای پیامبر! افرادی که شتابان به سوی کفر می‌روند، تو را محزون نسازند. این افراد از کسانی هستند که با دهانشان می‌گویند: ما ایمان آوردیم، در حالی که قلب آنان ایمان نیاورده است و نیز آنان از **یهودیانی** هستند که **به دروغها کاملاً گوش می‌دهند** و **گوش به سخن افرادی می‌دهند که آنان پیش تو نیامده‌اند.** آنان کلمات را بعد از استقرار در جایگاه‌ها، از جای مخصوصِ آنها تحریف می‌کنند. آنان می‌گویند: **اگر به شما چنین چیزهایی را دادند، بپذیرید و اگر چنین چیزهایی را ندادند، از گرفتن خود داری نمایید...**».

بعضی از صفاتی که این آیه برای **«عروسک گردانان»** می‌شمارد، چنین است:

۱- آنان یهودی هستند.

۲- یهودیان دیگر در برابر آنان کاملاً مطیع هستند.

۳- منافقان نیز از آنان حرف شنوی کامل دارند.

۴- آنان به شدت در حال جذب نیرو بودند.[2]

۵- آنان کاذب و بلکه کذّاب هستند.

۶- آنان تحریف کننده هستند.

۷- آنان طراح و نقشه‌ریز هستند و به عروسکهایشان در خصوصِ آنچه در جامعهٔ مسلمانان می‌گذرد، دستورهای لازم را می‌دهند.

۸- آنان به شدت به ایجاد فتنه در میان مسلمانان مشغول بودند.

۹- آنان از حضور در مجامع مسلمانان و اجتماعهایی که پیامبر خداﷺ در آن حضور دارد، خودداری می‌کنند.

---

۱ سورهٔ مائده/۴۱.

۲ این مطلب، دلالتِ عبارتِ آغازین آیه ـ یعنی عبارتِ ﴿يَا أَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ﴾ ـ است. براساس این عبارت، آنان کاری کرده بودند که مسلمانان، گروه گروه به آنان می‌پیوستند و در این پیوستن با یکدیگر مسابقه هم می‌گذاشتند.

از آن جا که عروسک گردانان و بسیاری از اتباع آنان یهودی بودند و یهودیان به خاطر نقض میثاقشان با قساوت قلب مجازات شده‌اند، **سنگ‌دلی صفت مشترک تمام این جماعت است:**

﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱصْفَحْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾.[1]

«**پس به خاطر آن که آنان میثاقشان را شکستند، ما آنان را «لعنت» کردیم و «قساوت قلب» را برای آنان ایجاد نمودیم**. آنان، سخنان خدا را از جایگاه‌های آنها تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنان گوشزد شده بود، فراموش کردند. و تو همواره و در هر زمان، از خیانتِ تازه‌ای از آنان آگاه می‌شوی مگر عده کمی از آنان. پس تو از گناه این عدهٔ کم در گذر و چشم پوشی کن که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

این صفات ـ تماماً ـ صفاتِ فتنه‌انگیزان یهودی در شمال مدینه است که البته در کتابهای عامه باید به جای شمال مدینه، در شرق مدینه به دنبال آنان گشت:

«**عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَقْبَلَ مَطْلَعَ الشَّمْسِ فَقَالَ: مِنْ هَاهُنَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، وَهَاهُنَا الْفِتَنُ وَالزَّلَازِلُ، وَالْفَدَّادُونَ، وَغِلَظُ الْقُلُوبِ**».[2]

«از ابن عمر نقل است که پیامبر خدا ﷺ **رو به سوی مشرق کرد** و فرمود: **از همین جا شاخ شیطان طلوع می‌کند** و **فتنه و زلزله‌ها و چابک سوارانِ چادر نشین و سنگ‌دلان همین جا هستند**».

این دجّالان، در همان جهتی از مدینه قرار دارند که «**عراق**» قرار دارد، اگر «**عراق**» در شرقِ مدینه قرار دارد، آنان نیز در شرقِ مدینه قرار دارند و اگر در شمالِ مدینه قرار دارند، آنان نیز در شمالِ مدینه قرار دارند.

البته جغرافیای صد بُعدی مدینه، به سقیفه باوران حکم می‌کند که عراق را در شرق مدینه قرار دهند:

«**حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! مَا أَسْأَلَكُمْ عَنِ الصَّغِيرَةِ، وَأَرْكَبَكُمْ لِلْكَبِيرَةِ؟ سَمِعْتُ أَبِي ـ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ ـ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَاهُنَا ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ ـ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ**»[3]

«ابن فضیل از پدرش روایت کرد که او گفت: شنیدم که سالم بن عبد الله بن عمر می‌گوید: **ای اهل**

---

۱ سورهٔ مائده/۱۳.

۲ المعجم الأوسط (۸/ ۷۴).

۳ صحیح مسلم (۴/ ۲۲۲۹)، مسند الرویانی (۲/ ۴۰۷).

عراق! چه چیزی سبب شده که شما در مورد گناهان صغیره مورد مؤاخذه واقع شوید و شما را به ارتکاب گناهان کبیره وادار ساخته است؟! من از پدرم عبد الله بن عمر شنیدم که می‌گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: **فتنه از همین جا می‌آید و با دست به سمت مشرق اشاره کرد. از همین جا دو شاخ شیطان طلوع می‌کند»**.

نوهٔ عمر با استناد به این روایت، تلاش کرده که «طلوع شاخ شیطان» از مشرق و بروز فتنه از «هاهنا» را به عراق نسبت دهد! و صحت و سقم این انتساب، با مروری اجمالی به نقشهٔ عربستان و کشورهای هم جوار به خوبی روشن می‌شود مگر آن که ادعا شود که جایگاهِ عراق امروز با جایگاه عراق آن روز، متفاوت است!

در مورد بحرین نیز تلاش شده است تا به شرق مدینه منتقل شود:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يُشِيرُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَيَقُولُ: هَا، إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ. قَالَ أَبُو حَاتِمٍ رحمه الله: مَشْرِقُ الْمَدِينَةِ هُوَ الْبَحْرَيْنِ وَمُسَيْلِمَةُ مِنْهَا، وَخُرُوجُهُ كَانَ أَوَّلَ حَادِثٍ حَدَثَ فِي الْإِسْلَامِ».[1]

«از ابن عمر نقل است که گفت: **من دیدم که رسول خدا ﷺ به سمت مشرق اشاره می‌کند و می‌گوید: آگاه باشید که فتنه همین جاست. فتنه همین جاست از همین جا شاخ شیطان طلوع می‌کند.** ابو حاتم رحمه الله گفت: **مشرق مدینه بحرین است** و مسیلمه از آن جاست و خروج مسیلمه اولین حادثه‌ای بود که در اسلام روی داد».

گویا به عقیدهٔ ابن حِبّان و یا راویان این روایت او، اسلام، **اصولاً به بعد از شهادت خاتم پیامبران ﷺ اطلاق می‌شود که اولین حادثهٔ آن خروج مسیلمه است. و صد البته که اولین حادثهٔ این اسلام، خروج ابو بکر و نشستن او بر کرسی خلافت نیست!**

پیش از این ملاحظه شده بود که **بنا به ادعای این جماعت، «نجد» هم در مشرق مدینه واقع است.** پس بنا بر این اظهار نظرها، **هم نجد در مشرق مدینه است، هم عراق و هم بحرین و هم...** و این علوم، بخشی از علم به جغرافیای صد بُعدی مدینه است!

بنا به تکرار بحث شمال و شرق و جنوب و غرب مدینه نیست. در یکی از روایاتِ موضوعِ **«دجّال»**، مطلب به گونه‌ای مطرح شده که در آن، وضعیت **«شام»** و **«عراق»** و **«مدینه»** و **«محلِّ خروج دجال»**، به روشنی مشخص شده است. بر اساس این روایت، نوّاس بن سمعان چنین نقل کرده است:

---

۱ صحیح ابن حبان ـ مخرجا (۱۵/ ۲۴).

«ذَكَرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الدَّجَّالَ ذَاتَ غَدَاةٍ، فَخَفَّضَ فِيهِ وَرَفَّعَ، حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ. فَلَمَّا رُحْنَا إِلَيْهِ عَرَفَ ذَلِكَ فِينَا. فَسَأَلْنَاهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ! ذَكَرْتَ الدَّجَّالَ الْغَدَاةَ، فَخَفَّضْتَ فِيهِ وَرَفَّعْتَ، حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ. قَالَ: غَيْرُ الدَّجَّالِ أَخْوَفُ مِنِّي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ يَخْرُجْ وَأَنَا فِيكُمْ، فَأَنَا حَجِيجُهُ دُونَكُمْ، وَإِنْ يَخْرُجْ وَلَسْتُ فِيكُمْ فَامْرُؤٌ حَجِيجُ نَفْسِهِ، وَاللهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. إِنَّهُ شَابٌّ جَعْدٌ قَطَطٌ، عَيْنُهُ طَافِئَةٌ، وَإِنَّهُ يَخْرُجُ خَلَّةً بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ. فَعَاثَ يَمِينًا وَشِمَالًا. يَا عِبَادَ اللهِ اثْبُتُوا».[1]

«روزی به هنگام صبح، پیامبر خدا ﷺ سخن از دجّال گفت و مطلب را خیلی بالا و پایین کرد تا آنجا که ما گمان کردیم او الان در «طائفة النخل» است. وقتی ما به نزد رسول خدا ﷺ رفتیم او دانست که ما برای چه چیزی به نزدش رفته‌ایم. ما از او پرسش کردیم و گفتیم: ای رسول خدا! امروز صبح در مورد دجال صحبت کردی و مطلب را خیلی زیر و زبَر ساختی تا آنجا که ما خیال کردیم او هم اکنون در «طائفة النخل» است. او فرمود: **من از چیزی غیر از دجال برای شما بیشتر می‌ترسم. حال اگر او خروج کرد و من در میان شما بودم، من خودم شر او را از سرِ شما کم می‌کنم و اگر او خروج کرد و من در میان شما نبودم، پس هر یک از شما باید در کم کردن شرّ او از سر خودش، کوشا باشد.** و خدا جای‌گزین من است برای هر مسلمانی. او جوانی با موهای پر پشت و فردار است و چشم او سخت بیرون زده است. او در فاصله‌ای بین شام و عراق خروج می‌کند و در آن‌جا به راست و چپ می‌تازد و فساد می‌کند. ای بندگان خدا! پایدار باشید».

بر این اساس:

«محل خروجِ «دجّال» و «بدتر از دجّال»، شمال مدینه و در جایی است که شام و عراق در سمت راست و چپ آن جا قرار دارد. این منطقه، جایی در میان منطقهٔ خیبر است. این جا محل زندگانی همان افرادی است که خداوند جهانیان ﷻ قلب آنان را پر از قساوت ساخته و لعنتشان کرده است و امیر آنان، کذاب و نقاب‌دار و پنهان و دارای بالاترین رتبه در میان یهودیان است. یهودیان او را «اله الیهود» می‌خوانند و تمام یهودیان و تمام منافقان نسبت به او گوش مطلق هستند».

---

۱ مسند أحمد ط الرسالة (۲۹ / ۱۷۲).